

فیلمنامه‌ی کوتاه

زخم

نویسنده: مریم امینی

داخلی، اتاق، شب

مردی پای کامپیوتر نشسته است و در حالی که به مانیتور خیره شده است با سرعت تایپ می کند. فضای اتاق نسبتاً تاریک و مخوف است و فقط صدای کیبورد سکوت را می شکند. پسر بچه ای تقریباً چهار پنج ساله وارد می شود و نزدیک میز پدر می آید.

** پسر: بابا... خواهش می کنم. مگه دوستم نداری؟

پدر با شک و کمی مکث، با قیچی موهایش را کوتاه می کند و به پسر می دهد.

پسر در حالی که خرسی در آغوش دارد، دوباره پیش پدر می آید.

** پسر: بخاطر من.

پدر لبخندی می زند و ناخنش را می کشد و با رضایت به پسر می دهد.

پسر با در دست داشتن خرس و یک توپ جلو می آید.

** پسر: بابا...

پدر لبخندی می زند و دندانش را به سختی می کشد و با رضایت به پسر می دهد.

پسر با لباس و تیپ جدید، با در دست داشتن خرس و توپ جلو می آید.

** پسر: بابا...

پدر قسمتی از پوستش را می کند و با لبخند به او می دهد.

پسر با همان استایل قبلی در حالی که اسکیتی برپا دارد، پیش پدر می آید و بدون هیچ حرفی گوشه ی لباس او را می کشد.

پدر با خوشحالی و رضایت انگشتش را قطع می کند و به او می دهد.

پسر گوشه‌ی اتاق نشسته‌است و با موبایل بازی می‌کند. نگاهی ناراحت به پدر می‌اندازد. پدر گوشش را می‌برد و به او می‌دهد.

پسر مدام به پدر نگاه‌های طلبکار و خشمگین می‌اندازد و وسایل مختلف دور او را می‌گیرد و پدر هم یک تکه از بدنش را با رضایت به او می‌دهد. در نهایت پدر با یک چشم و یک انگشت مشغول کار کردن است. پسر زیر حجم وسایل دفن شده‌است و فقط دستش برای کمک گرفتن بیرون است. صدایی شنیده نمی‌شود و پدر هم مشغول کار است. دست کم کم بی حرکت می‌شود.

هر چه مهمی